

علل گرایش قاجار و پهلوی اول

به نیروی سوم

احترام شکریمان

دبیر تاریخ، بوشهر
freshshaker@yahoo.com

الف. قاجارها و گرایش به نیروی سوم

بریتانیا. تا پایان دوران کریم‌خان زند، روابط ایران و بریتانیا بیشتر تجاری بود، اما در سال‌های پایانی سده ۱۸، یک‌باره ایران از دید استراتژیک و خلیج فارس همچون دژی برای پاسداری از هندوستان مطرح شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۹: ۱۹۱). بدین ترتیب نفوذ ویرانگر بریتانیا در دستگاه حکومتی ایران آغاز شد. در دوران حکومت قاجار این نفوذ رفته‌رفته گسترش یافت و به‌ویژه ضعف درونی دودمان قاجار راه را بیش از پیش برای بریتانیا در ایران گشود. نفوذ روس و انگلیس در دربار قاجار به اندازه‌ای بود که شاهان قاجار اجازه نزدیک شدن به قدرت دیگری را نداشتند و برای به‌کار گرفتن هر نیروی بیگانه، ناگزیر از به‌دست‌آوردن دل این دو کشور استعمارگر بودند. برای نمونه، ناصرالدین‌شاه در سفر دوم خود به اروپا، با **بیسمارک** صدراعظم آلمان درباره کشیدن راه‌آهن و دادن امتیاز کشتیرانی به آلمان گفت‌وگو کرد که با اعتراض سخت روس و بریتانیا روبه‌رو شد. در پی آن ناصرالدین‌شاه به وزیر خارجه‌اش به طعنه نوشت: «با سفارت روس و انگلیس صحبت کنید تا تکلیف ما روشن شود بینیم استقلال داریم یا نه؟» (همان: ۳۰۲) بدین سان، بریتانیا قدرتی استعمارگر شد که آثار نفوذ شومش از تاریخ ایران زدودنی نیست.

فرانسه. فرانسه نیز در سلطنت فتحعلی‌شاه به‌عنوان یک قدرت نوپا و نیکخواه برای دربار قاجار مطرح شد. در دوره فتحعلی‌شاه، خاک

مقدمه

در گذر سده‌ها، موقعیت ممتاز ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک ایران، همواره این کشور را در کانون توجه بین‌المللی و به‌ویژه مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار داده است. کشیده شدن آتش دو جنگ جهانی به خاک ایران، با وجود اعلام سیاست بی‌طرفی از سوی دولت‌های وقت، نشانه‌ای از این واقعیت است. قدرت‌های بزرگ در این سده‌ها همواره ایران را دستمایه پیشبرد سیاست‌ها و بهبود جایگاه بین‌المللی خود قرار داده و در این راه از قربانی کردن منافع ملی ایران پروا نکرده‌اند. **در دوره‌هایی دولتمردان ایران نیز هرگاه از رویارویی مستقیم با قدرت‌های بزرگ ناتوان بوده‌اند، به سراغ قدرتی تازه‌نفس، خوش‌پیشینه و نیکخواه در پهنه بین‌المللی رفته‌اند تا با نزدیک شدن به آن و قراردادنش در برابر نیروهای استعمارگر، از تهدیدها و فشارها بکاهند و استقلال سیاسی کشور را تضمین و از منافع ملی پاسداری کنند.** ما این قدرت تازه‌نفس و خوش‌پیشینه را، که نقش توازن‌بخش در برابر نیروهای استعمارگر دارد، **نیروی سوم** می‌نامیم. دولتمردان ایرانی بارها، آشکار و پنهان در روابط خارجی چشم امید به نیروی سوم دوخته‌اند و ورود آن را به حوزه روابط خارجی کشور پذیرفته‌اند. بریتانیا در دوران صفویه، فرانسه و آلمان در دوران قاجاریه و آلمان و حضور آمریکا در پایان حاکمیت پهلوی اول و آغاز سلطنت پهلوی دوم از برجسته‌ترین و اثرگذارترین نیروهای سوم در پهنه روابط خارجی ایران بوده‌اند. ولی آیا نیروهای سوم هیچ‌گاه توانسته‌اند نقشی سودمند و رهایی‌بخش برای ایران بازی کنند و ایران را از دام‌ها و بندهای پیدا و ناپیدای استعمار برهانند؟ و آیا نیروی سوم در حافظه تاریخی ایرانیان، به‌عنوان نیروی نیکخواه ثبت شده است؟ این تحقیق بر آن است با بررسی روابط ایران - در دوره قاجار و پهلوی اول - با کشورهای خارجی تحت عنوان نیروی سوم مشخص نماید که چه علل و عواملی باعث می‌شده ایران به نیروهای سوم گرایش یابد و آیا درگیر کردن یک نیروی سوم در سیاست خارجی ایران در این زمینه مؤثر بوده است یا نه؟

کلیدواژه‌ها: نیروی سوم، بریتانیا، فرانسه، آلمان، آمریکا، قاجار، پهلوی اول

ایران پی‌درپی مورد تجاوز نیروهای روسی قرار می‌گرفت و چگونگی رویارویی با روسیه مهم‌ترین مسئله روابط خارجی ایران بود. پس از آنکه بریتانیا پیشنهاد ایران را مبنی بر اتحاد بر ضد روس نپذیرفت، پادشاه قاجار به سراغ فرانسه رفت. ناپلئون در نامه‌ای به فتحعلی‌شاه از اتحاد با ایران استقبال کرد و به شاه درباره خطر روسیه و طمع‌ورزی‌ها و توسعه‌طلبی‌های بریتانیا هشدار داد و افزود که ایران برای حفظ منافع خود باید با کمک فرانسه ارتشی منظم در برابر این تهدیدها ایجاد کند (همان: ۲۰۹). در پی آن، فتحعلی‌شاه در ۱۸۰۷ هیئتی را با هدایایی به ارزش پانصد هزار تومان نزد ناپلئون فرستاد که در آن هنگام در اردوگاه فین‌کن اشتاین در لهستان به سر می‌برد. در آنجا پیمان مشهور فین‌کین اشتاین میان ایران و فرانسه بسته شد و برپایه آن مقرر شد که فرانسه گذشته از به رسمیت شناختن استقلال ایران، گرجستان را از آن ایران بداند و بیرون رفتن نیروهای روسی را از آنجا خواستار شود؛ همچنین با فرستادن توپ‌های صحرایی و تفنگ به تجهیز منظم ارتش ایران بپردازد. در برابر، ایران پذیرفت به رابطه خود با بریتانیا نقطه پایان گذارد و با آن کشور اعلام جنگ کند و نیز اهالی قندهار و افغان‌ها را بر انگلیس بشوراند. همچنین ایران پذیرفت که به هنگام حمله فرانسه به هند، به ارتش ناپلئون اجازه گذشتن از خاک خود را بدهد. در واقع فرانسه منافع خود را در نیرومند کردن ارتش ایران دیده بود و به سازمان دادن ارتش ایران که از زمان شاه‌عباس صفوی چندان تغییر نکرده بود و به صورت سواران عشایری بود کمک کرد. برپا کردن یک کارخانه توپ‌سازی در اصفهان و یک زرادخانه در تهران، دو اقدام مهم فرانسه در تجهیز کردن ارتش ایران به ابزارهای جنگی بود. درباره قاجار، دلگرم از پشتیبانی ناپلئون، شرط آغاز گفت‌وگوهای صلح با روسیه را بیرون رفتن نیروهای روسی از همه نواحی اشغال‌شده ایران قرار داده بود که یکباره با پیمان‌شکنی فرانسه روبه‌رو شد و خود را در برابر روسیه و بریتانیا تنها دید.

ناپلئون پس از شکست سختی که در فریلند به روسیه وارد کرد، تغییر سیاست داد و بی‌توجه به پیمان‌شکنی ایران، تصمیم گرفت برای تضعیف بریتانیا با روسیه

متحد شود. ارتش روسیه نیز که خیال خود را از جبهه اروپا آسوده می‌دید، با شدت بیشتر جنگ با ایران را ادامه داد (همان: ۲۱۵-۲۱۰). تجاوز روس‌ها به ایران بار دیگر آغاز شد و به جنگ‌های دامنه‌دار ایران و روسیه انجامید. پیامد این جنگ‌ها، عهدنامه‌های کمرشکن گلستان و ترکمن‌چای بود که برپایه آن‌ها، جدا شدن بخش‌های بزرگی از خاک ایران رقم خورد (همان: ۲۳۷-۲۳۰). بدین‌سان، تجربه اتکا به نیروی سومی دیگر و تنهایی دوباره در برابر دولت‌های استعمارگر روسیه و بریتانیا، دامن دولتمردان ایران را گرفت. با نگاهی به پیمان‌شکنی فرانسه می‌توان به نقش ویرانگر و پنهان آن کشور در دو پیمان خفت‌بار گلستان و ترکمن‌چای پی برد.

آلمان. پیشینه روابط ایران و آلمان به سفرهای ناصرالدین‌شاه به اروپا باز می‌گردد. شاه و صدراعظم دورانیش او، میرزا حسین‌خان سپهسالار، در سفر دوم خود به اروپا کوشیدند پای آلمان را به‌عنوان بازیگر سوم و متوازن‌کننده در برابر روسیه و انگلیس به معادلات سیاسی ایران باز کنند.

پس از برقراری روابط بین دو کشور ناصرالدین‌شاه یک کشتی ۶۰۰ تنی به نام **پرسپولیس** و یک کشتی ۲۵۰ تنی به نام **شوش** برای خدمت در خلیج فارس از دولت

روسیه و بریتانیا نیز در راه گسترش روابط ایران با دیگر کشورهای نیرومند سنگ‌اندازی می‌کردند. قرارداد روسیه و انگلیس در سال ۱۹۰۷، رقابت بین این دو کشور بر سر ایران را به‌طور موقت مرتفع ساخت و نفوذ آلمان را در ایران دشوار کرد

جنگ جهانی اول



آلمان خرید و سفارش چند فروند کشتی دیگر را هم به کارخانه‌های کشتی‌سازی آلمان داد. در همین موقع یک مدرسه آلمانی هم در تهران تأسیس شد و تدریس زبان آلمانی در دارالفنون معمول گردید و مذاکراتی هم به‌طور محرمانه درباره ایجاد راه‌آهن در شمال ایران به‌وسیله آلمان‌ها آغاز گردید. بدیهی است که این اقدامات نمی‌توانست مورد موافقت انگلیس و روسیه واقع شود (خورموجی، ۱۳۴۴: ۲۲۳).

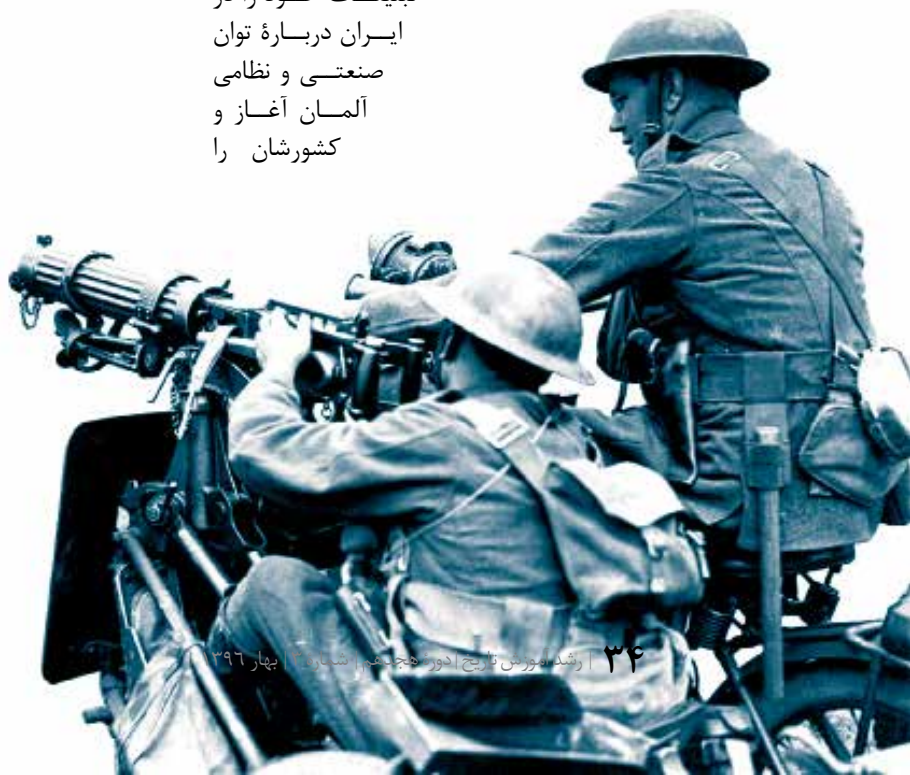
از سوی دیگر، روسیه و بریتانیا نیز در راه گسترش روابط ایران با دیگر کشورهای نیرومند سنگ‌اندازی می‌کردند. قرارداد روسیه و انگلیس در سال ۱۹۰۷، رقابت بین این دو کشور بر سر ایران را به‌طور موقت مرتفع ساخت و نفوذ آلمان را در ایران دشوار کرد.

به هر رو پس از چندی زمینه ایجاد رابطه میان دو کشور فراهم آمد و هر دو سو خواستار مناسبات استراتژیک با یکدیگر شدند. همزمان با جنبش مشروطه‌خواهی در ایران، آلمان که تبدیل به رقیبی برای روسیه و بریتانیا شده بود، بر آن بود تا توازن موجود در نظام بین‌الملل را به سود خود به هم زند و از راه‌های گوناگون قدرت‌های رقیب خود را تضعیف کند. آگاهی آلمانی‌ها از بی‌زاری ایرانیان از روسیه و انگلیس و همسایگی ایران با هند سبب شد که این کشور مورد توجه جدی دولتمردان آلمانی قرار گیرد. آنان تبلیغات خود را در ایران درباره توان صنعتی و نظامی آلمان آغاز و کشورشان را

نیروی خیرخواه و با صداقت در روابط خارجی معرفی کردند. دولتمردان ایرانی نیز با توجه به اینکه آلمانی‌ها پیشینه استعمارگری نداشتند و نیز توان صنعتی آن‌ها که مورد نیاز ایران بود، از دید صنعتی و نظامی، چشم‌امید به آلمان دوختند (نویسی، ۱۳۷۵: ۴۸). همکاری و میانجیگری دیپلماتیک آلمانی‌ها در درگیری‌های مرزی ایران و عثمانی، تلاششان برای تأسیس بانک آلمان در تهران و طرح احداث راه‌آهن بغداد - تهران، از آن‌ها چهره‌ای محبوب در میان دولتمردان ایرانی ساخته بود. ملیون مشروطه‌خواه نیز که به رها شدن از فشار دو قدرت استعمارگر روسیه و انگلیس می‌اندیشیدند، سیاست گرایش به شرق آلمان را فرصتی برای آزادی ایران از بندهای پنهان استعمار دانستند (پیرا، ۱۳۷۹: ۲۵۸ و ۲۵۹). زیرا به هر رو، آلمانی‌ها دشمن دشمنان ایران شناخته می‌شدند. آلمانی‌ها هم در جای خود از این احساسات ایرانیان بهره می‌گرفتند و خود را پشتیبان مسلمانان و هم‌پیمان آنان وانمود می‌کردند. آنان در ایران در جلسات روضه‌خوانی و تعزیه شرکت می‌کردند و این کار چندان بر دولتمردان ایرانی اثر گذاشته بود که روزی احمدشاه از منشی سفارت آلمان پرسیده بود: «آیا راست است که کاردار سفارت آلمان در مجلس تعزیه بسیار گریه کرده است؟» یک‌بار هم رویترا از سر طعنه و طنز خبری منتشر کرد مبنی بر اینکه آلمانی‌ها مسلمان شده‌اند و بر بازوی خود شهادتین مسلمانان را نوشته‌اند! این خبر به اندازه‌ای بر ایرانیان اثر کرده بود که در بازار تهران، تجار و کسبه پس از نماز، برای سلامت امپراتور آلمان دعا می‌کردند و او را بزرگ‌ترین پادشاه جهان اسلام می‌خواندند (نویسی، ۱۳۷۵: ۳۰۶).

ظهور آلمان‌ها در عرصه سیاست ایران ناگهان در دل‌های سرد و تاریک ایرانیان امیدی تازه پدید آورد و مردم ایران نه به‌خاطر دوستی با آلمان بلکه به علت دشمنی با روس و انگلستان با این پهلوان تازه‌وارد در میدان سیاست بین‌الملل گرم می‌گرفتند. اما بدبختانه مثل همیشه باز به افراط گراییدند و البته این افراط در دوستی و تظاهر به محبت بیشتر برای سوزاندن دل حریف و تحقیر و توهین به دو ابرقدرت روزگار بود. کما اینکه دیدیم شمس‌الذاکرین، روضه‌خوان مشهور،

با آغاز نخستین جنگ جهانی اول، دولت آلمان بر آن شد تا مناطق گوناگون پیرامون هند را بر پادشاهی بریتانیا بشوړاند و دولت‌های ایران و عثمانی را به‌عنوان دو دولت بزرگ مسلمان به جنگ با بریتانیا بکشاند



پرجمی را با عقاب آلمان و تاج امپراطوری، مزین و موشح به آیات قرآن و احادیث فراوان برای امپراطور آلمان تهیه کرده بود تا در هنگام امضای پیمان صلح ایران را از یاد نبرد؛ یا در روز ورود سفیر آلمان به ایران آن قدر بر سر او گل ریختند که نمی توانست سر خود را بلند کند... (همان: ۳۳۸).

با آغاز نخستین جنگ جهانی اول، دولت آلمان بر آن شد تا مناطق گوناگون پیرامون هند را بر پادشاهی بریتانیا بشویراند و دولت‌های ایران و عثمانی را به‌عنوان دو دولت بزرگ مسلمان به جنگ با بریتانیا بکشاند. از این رو آلمانی‌ها کمک‌های تسلیحاتی و مالی خود را به سوی عشایر و ایل‌های ضدانگلیسی سرازیر کردند. «واسموس» که با ایران آشنایی داشت به فارس رفت و توانست در سراسر دوران جنگ مردمان آن منطقه را بر انگلیسی‌ها بشویراند (همان: ۳۱۷).

در ۱۹۱۱، ایرانیان بار دیگر با پیمان‌شکنی نیروی سوم روبه‌رو شدند. آلمانی‌ها در «کنفرانس پوتسدام» در ۱۹۱۱ (دیدار نیکلای دوم و ویلهلم دوم) با روس‌ها هم‌پیمان شدند و دست از پشتیبانی ایران برداشتند، هر چند خود را همچنان یار ایران وانمود می‌کردند. در آن کنفرانس، آلمان استقلال و یکپارچگی سرزمین ایران را به رسمیت شناخت، ولی در زمینه کشیدن راه‌آهن و دیگر ابعاد روابط خود با ایران بیشتر در پی تأمین منافع روسیه بود. در پیمان «سنت پترزبورگ» (۱۹ اوت ۱۹۱۱) که برپایه توافق‌ها در کنفرانس پوتسدام بسته شد، آلمانی‌ها با به رسمیت شناختن شمال ایران به‌عنوان منطقه نفوذ روسیه، تعهد کردند که بی‌همانگی با روسیه هیچ کاری در زمینه کشیدن راه‌آهن انجام ندهند و بدین‌سان قرارداد ۱۹۰۷ میان روسیه و انگلیس درباره ایران را به رسمیت شناختند (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۳ و ۱۴). با این همه، دولتمردان ایرانی از خواب بیدار نشدند و همچنان بر گسترش روابط استراتژیک با آلمان پای فشرده تا اینکه حاصل کار خود را در نخستین جنگ جهانی به گونه اشغال شدن خاک ایران درو کردند. روسیه و بریتانیا که در ۱۹۰۷ ایران را به‌طور غیررسمی به سه منطقه جنوب، شمال و حایل یا بی‌طرف تقسیم کرده و کنترل منطقه میانی را به دولت مرکزی ایران سپرده بودند، به بهانه هواداری برخی از دولتمردان ایرانی از آلمان در جنگ جهانی، در پیمانی میان خود در ۱۹۱۵،

منطقه حایل را نیز در پوشش مبارزه با هواداران آلمان و جاسوسان آلمانی به انگلیس واگذار کردند (نویسی، ۱۳۷۵: ۳۳۹). البته آلمانی‌ها از پای ننشستند و کوشیدند از راه‌های گوناگون ایران را به هواداری از آلمان وارد جنگ کنند.

آمریکا. در زمان ناصرالدین‌شاه، میرزا تقی‌خان امیرکبیر که به زیر و بم سیاست ایران آشنا بود و سفرهای وی به روسیه و عثمانی و نشست و برخاست با رجال سیاسی داخلی و خارجی و اقدامات پنهان و آشکار دولت‌های اروپایی او را معتقد ساخته بود که کشور ضعیف و فقیر ایران در میان دو قدرت عظیم روزگار یعنی روسیه و انگلیس جان سالم به‌در نخواهد برد مگر اینکه در برابر سیاست روس و انگلیس، ملل اروپایی دیگری نیز وارد عرصه سیاست ایران شوند. از این رو تلاش بسیاری کرد که با دولت‌های اتریش و پروس (آلمان) نیز روابط سیاسی برقرار کند؛ اما در برابر انگلیسی‌ها که یکه‌تازان خلیج فارس بودند به فکر افتاد با دولتی رابطه سیاسی برقرار کند که دارای نیروی دریایی نیرومندی باشد؛ بنابراین متوجه امریکا شد

می‌دانیم که **مورگان شوستر** پس از پیروزی مشروطه‌خواهان و با رضایت آنان به ایران آمده بود، اقداماتی یکسره مثبت در راستای



رئیس‌علی دلواری

به بازگشت، با توجه به تجربه‌های ناخوشایندش در گذشته، سبب شد تا قوام‌السلطنه دکتر آرتور میلسپو را در رأس هیئتی یازده نفره به‌عنوان مدیر کل مالیه ایران استخدام کند. ولی او نیز با سنگ‌اندازی‌های روسیه و انگلیس روبه‌رو شد (همان: ۳۷۸).

در ۱۹۲۱ قوام‌السلطنه برای سامان بخشیدن به وضع خراب مالی کشور، در جست‌وجوی منبع درآمد و آمادۀ دادن امتیاز به یک دولت بی‌طرف شد و چون آمریکا به علت مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ در میان ایرانیان محبوبیت یافته بود، پیمانی برای بهره‌برداری از نفت شمال ایران به مدت ۵ سال با آمریکا امضا کرد که بی‌درنگ به تصویب مجلس رسید. اما این پیمان نیز با مخالفت سخت روسیه و انگلیس روبه‌رو شد. این ناکامی هم بر محبوبیت آمریکاییان در ایران افزود (همان: ۳۳۷).

ب. پهلووی اول و گرایش به نیروی سوم

پس از نخستین جنگ جهانی و به قدرت رسیدن رضاشاه، اوضاع داخلی ایران دگرگون شد، ضمن اینکه در سطح نظام بین‌الملل نیز با پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه و خم شدن کمر بریتانیا زیر هزینه‌های سنگین جنگ، موازنۀ قدرت برهم خورده بود. انقلابیون به قدرت رسیده در روسیه با سیاست‌های استعماری تزارهای روس مخالف بودند و طبعاً تمایل ایرانیان را به خود جلب می‌کردند. لذا بریتانیا خواهان برپا شدن حکومتی نیرومند در ایران بود تا در برابر امواج انقلابی شوروی ایستادگی کند. در بعد داخلی نیز نگرانی فردفرد ایرانیان، امنیت بود. مردمانی که بیش از یک سده زیر خودکامگی و بی‌کفایتی پادشاهان قاجار کمر خم کرده بودند و دارایی‌های خود را به‌دست قدرت‌های استعمارگر بیگانه به تاراج رفته می‌دیدند، پس از تحمل آسیب‌های کشنده جنگ جهانی اول، خواهان حکومتی نیرومند بودند تا با برقراری امنیت، زندگی بهتری برایشان فراهم آورد.

آمریکا. در میان کشورهای بزرگ، تنها آمریکا نیرومند باقی مانده بود. ایرانیان از آمریکا، به‌ویژه

منافع ملی ایران و کوتاه‌کردن دست استعمارگران انجام داد، ولی با تهدیدها و سنگ‌اندازی‌های روسیه و بریتانیا نتوانست به کار خود ادامه دهد. شوستر بر پایه قوانین تازه‌ای که مجلس شورای ملی تصویب کرده بود دستور داد درآمد گمرکات نخست به خزانه دولت وازیر شود و سپس سهم دولت‌های خارجی از آن پرداخت گردد. روس‌ها به این دستور واکنش سخت نشان دادند و اعلام کردند که آمریکایی‌ها در گمرک ایران حق اجرای آن را ندارند. با ایستادگی شوستر در برابر روس‌ها، روسیه در اولتیماتومی ۴۸ ساعته به دولت ایران برای اخراج شوستر از کشور، هشدار داد که اگر چنین نشود، نیروهای روسی پایتخت را اشغال خواهند کرد. دولت ایران نیز از ترس اشغال شدن تهران، همکاری خود را با شوستر قطع کرد. پس از آن مقرر شد که دولت ایران با هیچ مستشار خارجی بی‌موافقت روسیه و انگلیس وارد گفت‌وگو نشود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۹: ۳۴۱). سرانجام قیام‌هایی در گوشه و کنار کشور رخ داد که سرانجام این قیام‌ها، به توپ بسته شدن صحن حرم مطهر رضوی (ع) بود که آزادی خواهان در آن پناه گرفته بودند. پس از نخستین جنگ جهانی و به قدرت رسیدن رضاشاه، دولت‌مردان ایرانی در پی بازگرداندن شوستر بودند، اما بی‌میلی او

جنگ جهانی اول



از اقدامات مثبت مورگان شوستر، خاطره‌ای خوش داشتند و مشتاقانه خواهان حضور آمریکا در معادلات ایران بودند تا در کنار کمک به بازسازی و پیشرفت کشور، در برابر دولت‌های انگلیس و شوروی نقشی متوازن‌کننده به سود ایران بازی کند.

رضاشاه پس از رسیدن به سلطنت بر همان سیاست خارجی مشروطه‌خواهان تکیه نمود: «روابط خوب با روسیه و بریتانیا، بی‌طرفی در سیاست جهانی و رابطه‌ی دوستانه‌ی نزدیک با یک نیروی سوم جهت برقراری موازنه بین روسیه و انگلیس.» بر این اساس رضاشاه در ابتدای امر متوجه آمریکا شد. او نیز مانند بسیاری از هم‌میهنانش بر این عقیده بود که ایجاد پیوندهای نزدیک با یک قدرت ثالث، اهمی در اختیار ایران قرار خواهد داد که می‌تواند از آن برای دفاع از تمامیت ارضی و استقلال خود استفاده کند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵: ۱۷۲). لذا پیوسته تلاش می‌کرد با ایالات متحده پیوندهای نزدیکی برقرار نماید و این کشور را نسبت به ارزش دوستی با ایران متقاعد سازد. به دنبال دعوت تهران از یک مشاور مالی آمریکا به نام **آ.سی. میلیسیو** برای تجدید سازمان امور مالی ایران در سال ۱۳۰۱، ش و واگذاری امتیازات نفتی به کمپانی‌های آمریکایی در آغاز روابط دو کشور، رضاشاه امیدوار بود که مناسبات نزدیکی با ایالات متحده آمریکا برقرار کند، اما خیلی زود دریافت که واشنگتن کمتر از او به ایجاد چنین مناسباتی علاقه دارد؛ زیرا **دولت آمریکا در تحلیل نهایی، آنقدر به ایران بها نمی‌داد که خود را در تعارض با انگلستان قرار دهد**، از طرف دیگر هم سیاست انزواطلبی آن کشور مانعی بر سر این راه بود. در نهایت می‌توان گفت که رضاشاه سرانجام به چیزی بیش از مناسبات دیپلماتیک و پیوندهای تجاری محدود با آمریکا دست نیافت.

با این همه، انزواگرایی آمریکا پس از جنگ، مانع از همکاری‌های چشمگیر آن کشور با ایران می‌شد. ناکامی دولت‌مردان ایرانی در ایجاد روابط گسترده با آمریکا، سبب شد که آلمان بار دیگر به تنها گزینه برای ایران تبدیل شود.

آلمان، دومین نیروی سوم یا «قدرت ثالثی» که رضاشاه به آن روی آورد آلمان بود این رویکرد ناشی از ناکامی روابط با آمریکا بود،

علاوه بر اینکه آلمان در خلال جنگ جهانی اول با گنجاندن ماده ۷ در قرارداد برست لیتوفسک ۱۹۱۸ م، مبنی بر تضمین استقلال و حاکمیت ایران و تخلیه قوای خارجی از این کشور، محبوبیت بسیاری در جامعه ایرانی کسب کرده بود و همین امر، نفوذ سهل و آسان آلمان در ایران و گسترش روابط با این کشور را موجب شد تا جایی که ایرانیان، «آلمان را به‌عنوان نیروی سوم می‌نگریستند و به آن چشم یاری دوخته بودند.» (لنچافسکی، ۱۳۵۱: ۱۸۸) در مورد روابط ایران با آلمان باید به این امر توجه کرد که آلمان سابقه‌ی مداخله‌ی استعماری در خاورمیانه نداشت که موجب شود احساسات ایرانیان را علیه خود برانگیزد ضمن اینکه یکی از کشورهای پیشرفته جهان در زمینه علم و تکنولوژی نیز بود



از چپ به راست نصرت الدوله، صادم الدوله و وثوق الدوله، سه نفری که در قرارداد ۱۹۱۹ شرکت داشتند

و به خوبی می‌توانست به کشور توسعه نیافته‌ای مانند ایران کمک کند و سرمایه، مشاوران فنی، واحدهای صنعت و ماشین‌آلات آماده در اختیار ایران بگذارد.

البته گرایش ایران به آلمان در دوره جمهوری وایمار، به شدت دوران هیتلری نبود؛ چرا که فعالیت کمونیست‌های ایران در آلمان، در آن دوره ایران را نگران ساخته بود، اما با به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان که ضدکمونیست بود و با افکار ناسیونالیستی، قدرت‌طلبی و دیکتاتوری رضاشاه بیشتر هماهنگ بود این روابط سرعت بیشتری گرفت. در این زمان آلمان به قدرت بزرگی تبدیل شده بود و هیتلر هم به هیچ گروه و حزبی اجازه برهم زدن روابط با ایران را نمی‌داد. در واقع دو دیکتاتور زبان همدیگر را بهتر می‌فهمیدند.

با نگاهی به بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ جهان

شعار مردمی «یا مرگ یا استقلال» در پی اولتیماتوم روسیه به دولت ایران بود که سر داده شد. سرانجام این قیام‌ها، به توپ بسته شدن صحن حرم مطهر رضوی (ع) بود که آزادی خواهان در آن پناه گرفته بودند



مورگان شوستر

با اتحاد شوروی بود و داد و ستد این امر اتخاذ شیوه‌ای مبتنی بر معادلات تجاری دوجانبه را ایجاب می‌کرد؛

۳. سیاست حمایت از صنایع داخلی بسیاری از کشورهای اروپایی در سال‌های پس از بحران این شیوه را، به‌ویژه در بخش کشاورزی، اتخاذ کرده بودند. دولت ایران که برای کالاهای کشاورزی خود بازاری نمی‌یافت، چاره‌ای جز انعقاد معاهدات تجاری دوجانبه با شرکای تجاری خود نداشت. لهذا به‌رغم ریال متورم شده صادرات و واردات حجم معینی از کالا از این کشورها تضمین می‌شد (زرگر، ۱۳۷۲: ۳۴۷).

یک دلیل دیگر هم که باید به آن اشاره نمود این است که رضاشاه به تجهیزات نظامی آلمان برای ایجاد یک ارتش قدرتمند و بازسازی صنایع نظامی کشور - آنچه دولت‌های روس و انگلیس نمی‌خواستند - نیاز داشت؛ به‌ویژه که این تسلیحات در سرکوبی شورش‌ها و جنبش‌های داخلی به‌خصوص عشایر نشان کارآمدی خود را داده بود. در مجموع، براساس این خط‌مشی بود که دولت ایران گرایش و نزدیکی روزافزونی نسبت به آلمان نازی پیدا کرد.

با به قدرت رسیدن هیتلر، در آلمان روابط دو کشور بهبود یافت. ایران برای تحقق یافتن سیاست‌های توسعه طلبانه هیتلر ارزش راهبردی داشت. لذا آلمانی‌ها را به گسترش دادن روابط سیاسی و اقتصادی با ایران ترغیب می‌کرد. رضاشاه نیز که شیفته برخی شعارهای تبلیغاتی (از جمله در مورد نژاد آریایی مشترک ایران و آلمان) و سیاست‌های ضدکمونیستی هیتلر شده بود، در دام جاه‌طلبی و قدرت‌خواهی افتاد؛ روابط سیاسی با آلمان را گسترش داد و روابط اقتصادی دو کشور را نیز ژرف‌تر کرد (پیرا، ۱۳۷۹: ۳۳۰-۳۲۸). نکته قابل توجه این است که بریتانیا که کمونیسم و نازیسم را در برابر هم می‌دید، از درگیری این دو ایدئولوژی با یکدیگر و فرسایش آن‌ها خرسند بود و از این‌رو با ورود آلمان به حریم ایران مخالفت نوزید. به گفته محمدعلی کاتوزیان «رضاشاه... به رغم اینکه پیشرفت اولیه‌اش را مدیون آبرونساد و احتمالاً عوامل انگلیسی در ایران بود، نه انگلستان و نه نقش آن‌ها را در ایران می‌پسندید. بنابراین خطاست اگر او را عامل یا جاسوس انگلستان بدانیم. او نفوذ انگلیس را تا آن حد می‌پسندید

در آن دوره و مسئله تجارت خارجی ایران می‌توان به دلایل دیگری نیز در مورد گرایش ایران به آلمان دست یافت. ایران در تجارت خارجی خود گرایش نوینی در جهت روابط تجاری دوجانبه از خود نشان داد. سه عامل زیر در این گرایش دخیل بودند:

۱. سیاست مداخله دولت در تجارت خارجی. دولت از طریق انعقاد معاهدات تجاری دوجانبه راحت‌تر می‌توانست کنترل خود را بر این بخش از تجارت اعمال کند. این اقدامات مالی و اقتصادی برای دفاع از پول متورم شده ایران و به منظور کم کردن کسری تراز تجاری پیش گرفته شده بود. البته این کار از قدرت صادرات ایران به کشورهایی با اقتصاد آزاد کاست و ایران ناچار به انعقاد معاهدات تجاری دوجانبه با سیستم‌های پولی ضعیف و کنترل شده‌ای چون آلمان و شوروی کشانده شد؛

۲. بخش عمده مبادلات پولی و تجارت ایران

که برای حفظ موقعیتش لازم بود. زیرا او هم، مانند سایر اهل سیاست، بر این باور بود که انگلیس هر کاری را که بخواهد در ایران انجام می‌دهد و برای این کار لازم است تنها عصای جادویی‌اش را تکان دهد. از همین‌رو نیز به هنگام رشد سریع قدرت نازی در آلمان در دهه ۱۹۳۰ پنداشت برای خود و حکومتش خوب است تا به آلمان نزدیک شود. پیش از آن نیز بیشتر و بیشتر برای انجام طرح‌های نظامی و غیرنظامی خود به مستشاران آلمانی روی آورده بود و آلمان به تدریج به مهم‌ترین طرف تجاری ایران تبدیل شد. به هنگام جنگ جهانی دوم ایران رسماً بی‌طرف ماند اما شاه و ارتش او به روشنی آرزوی پیروزی همه‌جانبه آلمان را در سرداشتند و این تمایل اکثر جامعه سیاسی ایران بود.» (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۸۰)

بسته شدن پیمان عدم تجاوز میان آلمان و اتحاد جماهیر شوروی پیش از آغاز جنگ جهانی دوم یادآور یک تجربه تلخ تاریخی برای دولتمردان ایرانی بود. شرایط پیش از نخستین جنگ جهانی، بار دیگر برای ایران تکرار شد و آلمانی‌ها دست دوستی به سوی روسیه دراز کردند. در واقع پیمان

مذکور پیوست محرمانه‌ای درباره ایران داشت که هر چند پس از فاش شدن آن، از سوی مقامات آلمانی تکذیب شد، اما به گفته وزیر خارجه وقت انگلیس نشان از خیانت آشکار آلمان به ایران داشت. در آن سند آمده بود:

«پیشوا اکنون معتقد شده که اصولاً بسیار عاقلانه و مفید خواهد بود که [ایجاد] مناطق نفوذ بین آلمان، شوروی و ایتالیا مورد توافق قرار گیرد. سپس متذکر می‌شود آیا طبیعی نیست که روسیه شوروی هدف دستیابی به دریای آزاد [خلیج فارس] را که برای وی جنبه حیاتی دارد، در سرزمین خود به مرحله اجرا درآورد (همان: ۳۰۰). با آغاز جنگ جهانی دوم، دولت ایران بار دیگر، همچون در جنگ اول، خود را بی‌طرف اعلام کرد. اهمیت استراتژیک ایران برای طرف‌های درگیر در جنگ از یک‌سو و نزدیکی ایران و آلمان از سوی دیگر، خاک این کشور را بار دیگر طعمه متفقین به رهبری انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی کرد. با اینکه رضاشاه اعلام کرد که بر فعالیت آلمانی‌ها کنترل دارد و بیرون راندن آن‌ها ممکن است به نقض بی‌طرفی تفسیر شود، نیروهای اتحاد جماهیر

چرچیل، روزولت و استالین در کنفرانس تهران



با به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان که ضد کمونیست بود و با افکار ناسیونالیستی، قدرت طلبی و دیکتاتوری رضاشاه بیشتر هماهنگ بود این روابط سرعت بیشتری گرفت. در این زمان آلمان به قدرت بزرگی تبدیل شده بود و هیتلر هم به هیچ گروه و حزبی اجازه برهم زدن روابط با ایران را نمی داد

شوروی به استناد عهدنامه مودت ۱۹۲۱ و به بهانه جلوگیری از فعالیت آلمانی‌ها در ایران، از شمال به خاک ایران گسیل شدند. نیروهای بریتانیا نیز از جنوب به همین بهانه وارد کشور شدند و دو قدرت استعماری بار دیگر تا دروازه‌های پایتخت نفوذ کردند و ایران باز به گودال فلاکت و ناامنی افتاد. هزینه‌های اشغال شدن خاک ایران در دو جنگ جهانی به بهانه فعالیت جاسوسان آلمانی در ایران، به اندازه‌ای کمرشکن بود که سود اقتصادی رابطه با آلمان در برابر آن ناچیز جلوه می‌کند. نتیجه اینکه رضاشاه بعد از اینکه در سال ۱۳۱۴، قدرت فراوانی گرفت، حاکمی بسیار مطلقه گردید. شعائر مذهبی سرکوب شد و با حجاب و رفتارهای دینی برخورد صورت گرفت. رضاشاه فکر می‌کرد هر اقدامی در داخل انجام داده است می‌تواند در سیاست خارجی نیز انجام دهد. برای این منظور، سیاست تقلید و سرسپردگی از انگلیس و غرب را کنار گذاشت و سعی کرد با اندیشه‌های ملی‌گرایانه به سمت کسب حمایت از یک نیروی سوم حرکت کند و آن آلمان بود. لذا سیاست خارجی ایران به ناگاه به سمت آلمان حرکت کرد. نیروی سوم در ایران احیا شد و رضاشاه قصد داشت با آلمان‌ها و

بحث نژاد آریایی آن‌ها شکست تاریخی و حقارت ایران را، که در نتیجه سیاست‌های استعماری غرب به خصوص انگلیس رقم خورده بود، جبران کند. از سوی دیگر، با آنکه وزیر امور خارجه و تشکیلات وزارت امور خارجه حرفه‌ای شده بود، اما سفیران و شخص وزیر جرئت نداشتند واقعیات محیط بین‌الملل را به گوش رضاشاه برسانند؛ تا جایی که نیروی متفقین وارد ایران شده و ایران تسلیم شده بود، اما هیچ‌کس جرئت نداشت این شکست را به رضاشاه بگوید.

به هر حال، رضاشاه در یک اقدام استبدادی مطلقه و محاسبه راهبردی بسیار غلط به آلمان نازی گرایش یافت، اما این باعث شد که وقتی آلمان‌ها در جنگ جهانی دوم شکست خوردند و ارتش متفقین وارد ایران شد، بار دیگر تمامیت ارضی ایران زیر سؤال رفت و ایرانیان یکی از بزرگ‌ترین حقارت‌ها را تجربه کردند.

پی‌نوشت

۱. در این خصوص مقاله «ایران پس از جنگ جهانی اول» را در شماره ۶۴ بخوانید.

منابع

۱. پیرا، فاطمه؛ روابط ایران با آلمان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
۲. جمعی از نویسندگان؛ سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، ۱۳۷۵.
۳. خورموجی، محمدجعفر؛ حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوهم، تهران: انتشارات کتابفروشی زوار، ۱۳۴۴.
۴. ذوقی، ایرج؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ، تهران: نشر جهان، ۱۳۶۸.
۵. _____؛ ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم، پژوهشی درباره امپریالیسم، تهران: پازنگ، ۱۳۶۸.
۶. زرگر، علی‌اصغر؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، انتشارات پروین و معین، ۱۳۷۲.
۷. فرخ، مهدی؛ خاطرات سیاسی فرخ، به کوشش پرویز لوشانی، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۷.
۸. همایون کاتوزیان، محمدعلی؛ اقتصاد سیاسی ایران از مشروطه تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹.
۹. کسروی، احمد؛ تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
۱۰. لنجافسکی، زرز؛ سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران، ترجمه حورا یآوری، تهران: سحر، ۱۳۵۱.
۱۱. نوایی، عبدالحسین؛ ایران و جهان، ج ۳، تهران: نشر هما، ۱۳۷۵.
۱۲. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.
۱۳. افشار یزدی؛ تاریخ سیاست اروپا در ایران، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران: انتشارات ادبی و تاریخی، ۱۳۵۸.



هیتلر